

تا آن زمان که آن لشکر بدر غله در آمد و علم بنی نضیر در غلبه آنش در آمد و عسکر  
 رضی الله عنه گوید که زید بن حارجه رضی الله عنه بن در دست ترین مردم  
 مدینه بود و ناگاه در وی در کله وی وی بسد اشده میان ظهر و عصر وفات  
 کرد و بر آنجا ایستاد و بر وی با کسائی بروی او شنیدم چون مسجد  
 رفتم و نماز دیگر و نماز شام که از دم کسی خیز او رو که بر خیز که زید بن حارجه  
 بعد از وفات سخن مگوید بیچشمش می رفتم حسبی از انصاریان  
 از من اینجا حاضر شده بودند چون شنیدم شنیدم گوی گفت یا زبان  
 وی می گفت اندک عمر امیر المؤمنین اجله قوم بود باک نمیداشت از آنکه  
 در راه خدای تعالی حلاصتی رسد مردم را حق میگردد از آنکه قوی ایشان  
 ضعیف را بخورد بعد از آن بیان حال امیر المؤمنین عثمان کرد و از اختلاف  
 و فتنه های که در آن خلافت وی واقع شد خبر داد بعد از آن از  
 و در نزوح و اصحاب تقاضی تا گفت چون تمام میشد از حاضران  
 پرسیدم که پیش از آنکه من بیایم چه گفته بود گفتند که بر همین  
 طریقه از احوال رسول الله علیه و سلم و احوال ابوبکر رضی الله عنه خبر  
 داده بود **در آن روز که عمر رضی الله عنه** کوفت روزی بود

بسیار از این مسئله گوید که در  
 میگوید که کسی که علم را برده نیست  
 در این روز در این روز

رسول صلی الله علیه و سلم

Copyrighted by Saq University